



چند نکته دیگر درباره گنج یا گنج *

فتح الله مجتبائی

چندی پیش، در مقاله «گنج یا گنج؟» (شماره ۴۶ همین مجله)، نوشته بودم که در بیت
اگر تندبادی برآید ز کنج به خاک افکند نارسیده ترنج
از آغاز داستان رستم و سهراب شاهنامه، واژه گنج، هرگاه به همین صورت (بدون یای نکره)
گنج خوانده شود، باید بر گوشه‌ای معلوم و معین دلالت داشته باشد که بر خواننده یا
شنونده شناخته شده باشد؛ اما، در این بیت، معلوم نیست که مقصود کدام کنج است و
هیچ قرینه یا عهد ذکری یا ذهنی برای رفع این ابهام در میان نیست. در شاهنامه نیز، همه جا
گنج به معنی «گوشه» به صورت گنجی، یکی گنج، یا هر گنج آمده است. این گفته من در آن
مقاله موجب شد که یکی از دوستان به نقد آن پردازد و، در مقاله‌ای در شماره ۴۸ زیر

* دو مقاله و یک نامه به قلم استاد فتح‌الله مجتبائی در شماره‌های ۴۶ و ۴۸ و شماره حاضر و یک مقاله به
قلم آقای ابوالفضل خطیبی در شماره ۴۸ نامه فرهنگستان درباره ضبط کنج در بیتهای شاهنامه فردوسی به چاپ
رسید. می‌توان گفت این مقاله نوعی مفروضه بود که، در جنب طرح مشکل و کوشش در حل آن، مزایای ادبی و
فرهنگی درخور توجهی در برداشت. چه بسا مهم‌تر از آن، هشدار است به فرهنگ‌نویسان به‌خصوص در این
نکته که دام‌های متنوع و متعددی در راه آنان گسترده است و پرهیز از افتادن در آنها مستلزم آن است که
فرهنگ‌نویس پهنه پروسعت متون را با خنگ راهوار دانش و ذوق درنوردیده باشد. ضمناً، با توجه به اینکه
سخن‌ها هرچه بایسته بود از دو جانب گفته شده است، به نظر می‌رسد که راه برای قضاوت اهل فن کاملاً گشوده
مانده و مقاله حاضر را می‌توان فصل الخطاب شمرد. - نامه فرهنگستان

عنوان «اگر تندبادی برآید ز کنج»، با استناد به آنچه در فرهنگ اسدی طوسی درباره این کلمه، آمده است بکوشد تا در نظم و نثر فارسی چندین شاهد از کاربرد آن به همین صورت (بدون یای نکره) به جای کنجی (با یای نکره) بیابد و نشان دهد که در بیت یادشده نیز کاربرد کلمه به این شکل خالی از اشکال است. لیکن شتابزدگی یا برخی علل دیگر (که در توضیحات آینده ملاحظه خواهد شد) مانع شده است که ایشان اولاً به یکی از کتاب‌های لغت مراجعه کنند و معانی دیگری را که برای همین کلمه کُنَج داده شده است از نظر بگذرانند؛ ثانیاً به ابیات پس و پیش شواهد منظوم خود توجه کنند و قرینه‌های لفظی و معنایی کنج را در آنها ببینند. چنین به نظر می‌رسد که ایشان معنای عهدِ ذکری و ذهنی را در نوشته من دریافته و آن را نادیده گرفته‌اند، در صورتی که توجه به این نکته در این‌گونه موارد حائز اهمیت خاص است. همین شتابزدگی باعث شده است که در ضبط شواهدی که نقل کرده‌اند نیز دقت و توجه کافی نداشته باشند و ندانند که، در بیت

زر عزیز از بهر نفع مردم آمد ورنه زو نفع چون ناید چه در گنج و چه در کان داشتن
که از مجد همگر نقل کرده‌اند، در مصراع دوم، ضبط درست کلمه کنج به معنی «گوشه» نیست بلکه گنج به معنی «خزانه» و «گنجینه» است متناظر با کان، و معنی بیت چنین است: «سیم و زر، اگر برای نفع مردم نباشد، چه در معدن باشد چه در خزانه نهفته شود؛ در هر دو حال، بی‌فایده خواهد بود». ظاهراً کاتب یا حروفچین گاف را کاف کرده و خواننده سطحی نگر را به بیراهه کشانده چنانکه «ناید» را هم «باید» نقل کرده است.

در شواهد دیگری که آورده‌اند، همه جا کُنَج یا به معنی «سردابه و خانه‌ای است که در زمین کنده باشند» (شبیبه به آنچه ما امروز زیرزمین می‌گوییم) چنانکه در برهان قاطع و فرهنگ‌های دیگر آمده است: «کُنَج گوشه و پیغوله باشد، و عربان زاویه خوانند... و نقبی را نیز گویند که در زمین مانند خانه [= اتاق] کنده باشند»؛ یا به معنی «زاویه»، که عبادتگاه زاهدان و اهل صلاح است، چنانکه در فرهنگ‌های عربی به فارسی چون صحاح اللغه، منتهی الارب، و کشف اصطلاحات الفنون آمده است؛ اگر هم به معنی «گوشه» و «کنار» باشد، معنای آن، در همه موارد، مسبوق به عهدِ ذکری یا ذهنی است و مبتنی بر قرینه‌ای لفظی یا معنایی در سیاق کلام، چنانکه این بیت

برون آید از کُنَج عیارِ دین جهان را ز عدلش بگردد عیار

که از قوامی رازی نقل کرده‌اند، ناظر به خروج و ظهور منجی آخر الزمان است

از سردابه‌ای که جایگاه و عبادتگاه اوست، همچون خورشیدی که از افق طلوع کند (در بیت پیش از بیت شاهد). تصوّر خروج و ظهور منجی آخر الزّمان از گوشه یا کنج همان اندازه غریب است که وزیدن باد از گوشه یا کنج (بدون مضامّف‌الیه یا قرینه دیگر). در حبیب السّیر در این باره آمده است که، به اعتقاد امامیه، آن حضرت «در سردابه سُرمَن رَأَى [= سامره] مختفی گشته و چون مشیّت حضرت احدیّت به خروج او تعلق گیرد ظهور خواهد فرمود». گرچه، در این گونه موضوعات، اندک آشنایی با داده‌های تاریخی لازم است، لیکن در این مورد، نیازی به تاریخ دانستن نیست؛ هر بچه مسلمان امامی مذهب این را شنیده است و می‌داند.

نیز، در شاهد «بهمن ماه یعنی این بهمان مائد و ماننده بوّد به ماه دی به سردی و خشکی و به کنج اندر ماندن» (در نقل، به اشتباه «به کنج اندر ماننده») که از نوروزنامه منسوب به خیّام نقل کرده‌اند، مقصود از کنج همان زیرزمین یا خانه‌ای است که در زمین کنده باشند و از سرمای بهمن ماه بدان پناه می‌برند و در آن می‌مانند. (این گونه زیرزمین‌ها در زمستان گرم‌تر و در تابستان خنک‌تر از همکف و آحياناً طبقه بالای آن بوده است).

در بیت

نهانی هر دو تن در کنج رفتند ز بیم شاه یک ساعت نخفتند
که از خسرونامه عطار آورده‌اند نیز، کنج به معنی «خانه‌ای است که در زمین کنده باشند». هرمز (خسرو) این خانه (یا کنج) را برای پنهان کردن گلرخ و دایه ساخته بود، چنانکه در ابیات پیش از آن آمده است:

چو گل با دایه لختی ره بریدند به سوی خانۀ هرمز رسیدند
یکی کنجی که خسرو ساخته بود ز بهر هر دو تن پرداخته بود
نهانی هر دو تن در کنج رفتند

چنانکه ملاحظه می‌شود، کنج در بیت شاهد ایشان به کنجی که خسرو ساخته بود رجوع دارد.

در بیت

برجهید آن دلّک و در کنج رفت شش نمد بر خود فکند از بیم تفت
نیز، که از مشوی مولوی آورده‌اند، کنج همان «سرداب یا خانه‌ای است که در زمین کنده باشند» و دلّک خود را در آنجا افکنده و زیر شش نمد پنهان شده است و شاه، در پی او، به در

سردابه لگد می زند:

چون محله پر شد از هیهای میر وز لگد بر در زدن وز داروگیر...
روشن است که گوشه در ندارد که بدان لگد زنند. این سردابه است که دلک در آن پنهان شده و در را از داخل بسته است.

در بیت

من اندر کُنَج و دونان بر سر گنج مگس در گلشن و عنقا به گلخن
که از خاقانی آورده اند نیز، کُنَج به همان معنی «خانه‌ای [= اتاقی] است که در زمین کنده باشند»،
متناظر با گلخن که عنقا در آن افتاده است.

در عبارت «در آن مرکب درویشی بود در کُنَج سرفروبرده» که از رسائل منسوب به خواجه
عبدالله انصاری آورده اند نیز، معنای کُنَج مبتنی است بر مرکب و مسبوق است به عهد ذکری
و قرینه لفظی، یعنی «کُنَج کشتی»، و مضاف الیه به حکم قرینه حذف شده است، چنانکه
در بلاغت هرگونه حذف باید مبتنی بر قرینه یا سابقه ذهنی باشد.

در بیت

بی‌کار نمی‌توان نشستند در کُنَج خطاست دست بستن
که از لیلی و مجنون نظامی نقل کرده اند نیز، کُنَج ظاهراً به همان معنی «خانه زیر زمین» است که
در آنجا نشستند و دست از کار و کوشش بستند شایسته نیست. ولی بیشتر چنین
به نظر می‌رسد که کلمه در مصراع دوم گنج، به معنی «خزانه» و «گنجینه» باشد و مقصود آنکه
خزانه برای بخشش و سود رساندن است و دست از آن بازداشتن و خست و ورزیدن خطاست.
در فرهنگ‌ها، دست بسته کنایه از بیخیل و خسیس آمده است (← مدار الأفاضل، جهانگیری، برهان)
و طبعاً دست از چیزی بستن یا در چیزی بستن کنایه از بیخیل و خست و ورزیدن خواهد بود. (←
دهخدا، ذیل دست بستن)

و در بیت

همچو مُنَج انگبین در کُنَج بودم منزوی چون گلی دیدم بر افراز شجر باز آمدم
که از دیوان سیف فرغانی نقل کرده اند، کُنَج به همان معنی «خانه زیر زمین» است و می‌تواند
به معنی «گوشه خانه» نیز باشد، البته به قرینه «منزوی» بودن در آن. شاعر می‌گوید همچنانکه

زبور عسل در لانه خود در کند و گوشه گیر است، من نیز در کنج خانه یا زاویه منزوی
بودم....

و در بیت

شاخ خمیده چو کمان برکشید سرما از کنج کمین برگشاد
از دیوان مسعود سعد سلمان، کنج به معنی «گوشه» در تقابل با میان است و مبتنی بر قرینه
حالیّه یا معنویّه میدان جنگ یا میدان شکار، و کمان کشیدن و کمین گشادن این معنی را
به ذهن القا می‌کند. چنانکه در مقاله پیشین اشاره کردم، در جنگ یا شکار در گوشه میدان
کمین می‌گیرند نه در میان آن، و این قرینه و سابقه ذهنی دلالت می‌کند بر کناره یا کنج میدان؛ و
باز حذف مضامفّ الیه در این گونه موارد معمول و مسبوق به قرینه است.

نیز در عبارت «شیران را بیم باشد در این زمان از یاران صالح منقطع و به کنج نشستن» از مکتوبات
مولوی، ترکیب کنج نشستن از نوع فعل مرکب است، چون گوشه گرفتن، گوشه نشستن و نظایر
آنها، و می‌تواند به معنی «خلوت گزیدن در زاویه و عبادتگاه» نیز باشد.

و در بیت

چغز اگر خمّش بدی مار شدی شکار او چونکه به کنج وارود گنج شود جو و تسو
که از دیوان شمس آورده‌اند، کنج در مصراع دوم مسبوق است به ذکر «آب» در بیت پیش
از آن:

چغز در آب می‌رود مار نمی‌رسد بدو بانگ زند خیر کند مار بدانندش که کو
در اینجا، مراد از کنج «گوشه و کنار آب» است که قرینه لفظی است برای آن. یعنی چغز اگر
خاموش بماند و به کنار آب یا ساحل برود، به فایده بزرگ می‌رسد و نجات می‌یابد.

و در بیت

کنج بهتر عاقلان را چون سفیهان سر شوند دار چون مثر شود دولت بود بی منبری
از سیف اسفرنگ که از مقاله امیدسالار نقل کرده‌اند، سر شدن کنایه از رئیس شدن و بالای
مجلس نشستن است و کُنج در تناظر و تقابل با «سر» است و، بر مبنای این قرینه، کنار و گوشه
مجلس است.

و در بیت

چو بشنیدند این گفتار و آواز برآوردند باز از کنج پرواز

که از ارداویرافنامه بهرام پژدو آورده‌اند، معنی کُنَج در مصراع دوم مبتنی است بر قرینه لفظی «به هر کنجی» در بیت پیش از آن:

پراکنده شد این گفتار او زود به هر کنجی کجا داننده‌ای بود
چو بشنیدند این گفتار و آواز برآوردند باز از کنج پرواز

اما در بیت

اگر تندبادی برآید ز کنج به خاک افکند نارسیده ترنج

از شاهنامه، و بیت

تو گفتی که ابری برآمد ز کنج ز سنگرف پیرنگ زد بر ترنج

چنانکه پیش‌تر گفته شد، برای کنج، اگر به معنی «گوشه» گرفته شود، نه قرینه لفظی وجود دارد نه قرینه معنایی نه هیچگونه عهدی ذکری یا ذهنی. کُنَج، به معنای «گوشه» در مقابل میانه، جایی است محدود به حدودی چون دیوار یا مرز یا کرانه و یا هر چیز محدودکننده دیگر همچون کنج سرا، کنج باغ، کنج قفس، کنج دل، کنج آسمان، کنج افق، کنج شرق و نظایر آنها و همیشه، در کاربرد، یا مضاف است (مانند نمونه‌های بالا)، یا موصوف به اشاره و صفتی (این، آن، هر...) یا نکره (کنجی) و یا مسبوق به سابقه ذهنی. در دو بیت فوق از شاهنامه و بیت

دگر روز کاین روی شسته تُرنج چو روحانیان سر برآرد ز کنج

از شرفنامه نظامی، هیچیک از بافت‌های ساختاری یا ذهنی یادشده برای کلمه کنج موجود نیست، از جمله نه معرفه است، زیرا معلوم نیست که کدام کُنَج است؛ نه نکره است، زیرا هیچیک از نشانه‌های تنکیر را ندارد؛ و نه اسم جنس است، زیرا که اسم جنس، برای آنکه در جمله دارای معنای محصلی باشد، باید با سایر اجزای جمله مناسبتی معهود و معروف داشته باشد، چنانکه گفته خواهد شد.

نویسنده مقاله، با اشاره به سه بیتی که نقل شد، نوشته‌اند: «همان‌گونه که خورشید می‌تواند از گوشه آسمان طلوع کند و باد از گوشه‌ای بوزد، ابر نیز می‌تواند از کنجی یا گوشه‌ای، مثلاً کنج یا گوشه آسمان برآید؛ اما توجه نداشته‌اند که، در همه مواردی که واژه‌های کنج و گوشه را به کار برده‌اند، خود آن را یا به صورت نکره (کنجی، گوشه‌ای) و یا به صورت مضاف (کنج آسمان، گوشه آسمان) آورده‌اند. حذف مضاف‌الیه بدون وجود قرینه و عهد ذکری یا ذهنی جایز نیست. حذف مضاف‌الیه، در مواردی، می‌تواند به موجب کثرت استعمال و تداول

یا شناختگی برحسب موقعیت باشد، که این هم خود ایجاد قرینه و عهد ذهنی می‌کند چنانکه، اگر درگفت‌وگویی از بازی‌ها از تخته نام ببرند، مقصود تخته نرد یا تخته بازی‌های دیگر است؛ و اگر درگفت‌وگویی از کلاس درس از تخته نام ببرند، مقصود تخته سیاه است. همچنین است، در مورد شاهنامه فردوسی، که کثرت استعمال ایجاد قرینه و سابقه ذهنی کرده و موجب حذف مضاف‌الیه شده است. باز تکرار می‌کنم: مضاف‌الیه بدون قرینه و سابقه ذهنی از مضاف جدا نمی‌شود.

نویسنده مقاله یکی دو بار به کتاب لغت فرس اسدی استناد کرده و گفته‌اند که، در این فرهنگ و نیز در معجم شاهنامه علوی طوسی، بیت مورد نظر شاهد گنج به معنی «گوشه» آمده است... و اگر اسدی معنی واژه را به دست نداده بود ممکن بود بتوان این واژه را... گنج تلفظ کرد به معنی «خزانه» و «گنجینه»؛ و در بیت مورد نظر از فردوسی نیز، همین تلفظ و معنی را در نظر گرفت.

با توجه به این گفته، در اینجا باید یادآور شوم که، نه تنها در معجم شاهنامه بلکه در برخی دیگر از فرهنگ‌های فارسی که در دوره‌های بعد تألیف شده‌اند و شواهد منظوم برای واژه‌ها دارند، این بیت عیناً برای کلمه گنج نقل و تکرار شده است و همه آنها ملاً آن را از یکی از نسخه‌های لغت فرس گرفته‌اند. و باز یادآور می‌شوم که استناد به این کتاب برای این‌گونه مسائل دور از احتیاط علمی است؛ زیرا هیچ معلوم نیست که همه مداخل آن را اسدی انتخاب کرده و او خود برای آنها تعریف و شاهد آورده باشد.

یکی از شاگردان اسدی که نسخه‌ای از این کتاب را فراهم آورده است، در مقدمه خود، صریحاً می‌گوید که، در اصل، اجزاء آن پراکنده بوده و اسدی تمامی آن را به هیچکس نداده بود و گوید که او خود آنها را به روزگار جمع‌آوری کرده و نظم و ترتیبی دگرگون به آنها داده و برای واژه‌ها از اشعار شاعران شاهد آورده و هر واژه‌ای را که برای آن شاهدی نیافته مفرد نوشته و جای شاهد را خالی گذارده است تا کسان دیگری از دیوان شاعران شاهد مناسب را بیابند و در آن جای درج کنند (← مقدمه نسخه لغت فرس دانشگاه پنجاب، به تصحیح علی‌اشرف صادقی و مجتبیائی، انتشارات خوارزمی، تهران ۱۳۶۵، ص ۵).

این نسخه، گرچه تاریخ ندارد، از ویژگی‌های املائی و قرائن دیگر معلوم می‌شود که از روی نسخه‌ای بسیار کهن نوشته شده، و به هیچ دلیل نمی‌توان در صحت گفته‌های گردآورنده آن تردید داشت. (← مقدمه همان کتاب، صفحات ۱۰-۱۲)

امروز بیش از ده نسخه خطی از تحریرهای لغت فرس در دست است که هیچیک از آنها از لحاظ شمار و ترتیب مداخل و چگونگی تعریف‌ها و شواهد با نسخه‌های دیگر همسان نیست و حتی، در بعضی از آنها، اشعاری از شاعرانی به عنوان شاهد لغات آمده است که به روزگار بعد از زمان اسدی تعلق دارند. همین واژه کنج به معنی «گوشه» و شاهد آن در برخی از تحریرهای قدیم این کتاب وجود نداشته است؛ زیرا فرهنگ‌هایی چون قوّاس، صحاح الفرس، دستور الأفاضل، مدار الأفاضل، لسان الشعراء، و مؤید الفضلاء، که لغت فرس منسوب به اسدی مستقیم یا غیرمستقیم از منابع مهم آنها بوده است، آن را نیاورده‌اند و جهانگیری، در ذکر آن، تنها به عبارت «معروف است» اکتفا کرده است، بی آنکه تعریف و شاهد مندرج در لغت فرس را بیاورد. نسخه اساس طبع مرحوم عباس اقبال نیز، که اصل اولیّه آن (مورخ ۷۲۱) بر چند نسخه قدیم مبتنی بوده (← مقدمه او بر کتاب لغت فرس، و-ی) شعر شاهد را نداشته و اقبال از نسخه دیگری آن را نقل کرده است. سروری و رشیدی هم، که لغت فرس اسدی از منابع ایشان بوده است، شاهد لغت فرس را برای کلمه کنج مناسب ندیده و بیت دیگری را شاهد آن قرار داده‌اند.

در آغاز نسخه اساس طبع مرحوم اقبال، از قول اسدی آمده است:

غرض ما اندرین لغاتِ پارسی است که دیدم شاعران را که فاضل بودند ولیکن لغات پارسی کم می‌دانستند؛ و قطران شاعر کتابی کرد و آن لغت‌ها بیشتر معروف بودند. پس فرزندم، حکیم جلیل اوحد، اردشیر بن دیلمسپار التّجیمی الشّاعر... از من، که ابومنصور علی بن احمد الاسدی الطّوسی هستم، لغتنامه‌ای خواست چنانکه بر هر لغتی گواهی بود از قول شاعری از شعرای پارسی و آن بیتی بود یا دو بیت... (لغت فرس، تألیف ابومنصور علی بن احمد اسدی طوسی، به تصحیح عباس اقبال، تهران ۱۳۱۹، ص ۱-۲)

ولی بخش عظیمی از لغاتی که در این نسخه آمده است فاقد شواهد شعری است (از جمله همین کلمه کنج)، و این مؤید سخنی است که گردآورنده نسخه پنجاب گفته است. از فحوای مقدمه نسخه اساس اقبال چنین برمی‌آید که آنچه قطران ساخته بوده است

مشمتمل بر لغات آشنا و به اصطلاح معروف زبان فارسی بوده و، از همین روی، اسدی آن را نپسندیده و خود لغت نامه‌ای را طرح ریخته است که، در آن، لغات غیرمعروف را برای شاعرانی که «فاضل بودند ولیکن لغات پارسی کم می‌دانستند» گرد آورد. این عبارت سخن ناصر خسرو را به یاد می‌آورد که در سفرنامه گوید: «در تبریز، قطران نام شاعری را دیدم، شعری نیک می‌گفت اما زبان پارسی نیکو نمی‌دانست و پیش من آمد، دیوان منجیک و دیوان دقیقی بیاورد و پیش من بخواند و هر معنی که او را مشکل بود از من بپرسید؛ با او بگفتم و شرح آن بنوشت و اشعار خود بر من بخواند». (سفرنامه حکیم ناصر خسرو، به کوشش محمد دبیرسیاقی، تهران ۱۳۵۶، ص ۹). چنانکه ملاحظه می‌شود، قطران، با آنکه شاعر پارسی‌گوی توانایی بوده، برای فهم لغات دشوار و غیرمعروف دیوان منجیک نیاز به توضیح و تعلیم اهل زبان داشته است.

اما، از سوی دیگر، می‌بینیم که، در تحریرهای لغت فرس، لغات ساده و معروف فارسی نیز که بر فارسی دانان آن حدود دشوار و نامفهوم نبوده و در دیوان قطران و سروده‌های خود اسدی به کار می‌رفته‌اند فراوان دیده می‌شود. می‌توان گفت که این‌گونه الفاظ را شاگردان اسدی و کاتبان نسخه‌های لغت فرس بدان افزوده‌اند؛ نیز بعید نیست که لغتنامه‌ای که قطران از لغات «معروف» ساخته بود به تدریج در این نسخه‌ها وارد شده باشد. مقدار این‌گونه لغات در نسخه‌ها یکسان نیست و در نسخه دانشگاه پنجاب بسیار اندک است چنانکه، از باب مثال، دو واژه از سه واژه‌ای که نویسنده مقاله مورد بحث متذکر شده‌اند یعنی آرنج و غنچه در این نسخه نیست و نسخه‌ای که مورد استفاده مؤلف فرهنگ قواس بوده نیز آنها را نداشته است.

مرحوم اقبال هم، از مقایسه و مقابله چهار نسخه‌ای که زیر نظر داشته، به این نتیجه رسیده است که بعضی از نسخی که وی برای تهیه طبع لغت فرس در دست داشته

مسئلاً تألیف اسدی نیست بلکه آنها را دیگران از روی فرهنگ اسدی با افزودن و کاستن لغات و شواهد و وارد کردن تغییراتی در عبارات اسدی ساخته‌اند و معلوم است که، در این صورت، اعتمادی به لغات و شواهد چنین نسخه‌هایی نمی‌ماند... در نتیجه مدتی اشتغال به مطالعه و تصحیح کتاب لغت فرس اسدی چنین بر نگارنده واضح شد که اسدی... کتابی به این عنوان جمع آورده بوده بسیار مختصر با شواهد معدود و شامل عدّه قلیلی از لغات فارسی مصطلح شعرای دری‌زبان بلخ و ماوراءالنهر و خراسان و غیرمأنوس برای مردم ازان و آذربایجان.

همینکه این کتاب کوچک به دست دیگران افتاد، هر کس، به قدر فهم و سلیقه خود، در آن دست برده... تا وقتی که نسخه‌ای خطی از فرهنگ اسدی که قدمت زمان آن محرز باشد به دست نیاید، باید به حق در صحت انتساب جمیع نسخ معروف این کتاب به اسدی تردید نمود. (مقدمه، ج-ه)

باری، مقصود از ذکر این مطالب (که ظاهراً بیش از اندازه به درازا کشید) بیان دو نکته بود: یکی اینکه هر چند نسخه‌های لغت فرس اسدی، از لحاظ قدمت و اشمال بر بسیاری از واژه‌های کهن فارسی دری، حائز اهمیت بسیار است و همه فرهنگ‌هایی که در دوره‌های بعد نوشته شده‌اند از آن بهره‌ور بوده‌اند، نسبت دادن همه اجزای آن به اسدی و استناد بدان در همه موارد، بی‌وجه و دور از احتیاط علمی است. دیگر اینکه شاگردان اسدی در آران و آذربایجان و گردآورندگان مندرجات تحریرهای متعدد لغت فرس غالباً از مردمان آذری زبان (آذری به معنای اولیّه آن) بوده و، برخلاف گفته نویسنده مقاله مورد بحث، لزوماً «در همان حوزه جغرافیایی زبان فارسی» نمی‌زیستند و «با زبان فردوسی از ما آشناتر» نبوده‌اند. محمد علوی طوسی، مؤلف معجم شاهنامه، نیز هیچ معلوم نیست که چه کسی بوده و کی و در کجا زندگی می‌کرده و کتاب او هم مشتق لغات است که برخی از آنها عیناً از نسخه‌های لغت فرس اسدی برداشته شده و برخی دیگر لغاتی است که در شاهنامه نیست و از لغت شهنامه عبدالقادر بغدادی گرفته شده است و، برخلاف گفته این علوی طوسی که گوید آنها را از نسخه‌ای کهن از شاهنامه نقل کرده است، لغات و شواهد آنها غالباً از آفرین‌نامه ابوشکور بلخی است که عبدالقادر بغدادی آنها را، ندانسته، به نام فردوسی در کتاب خود آورده و علوی طوسی هم ندانسته‌تر آنها را از آنجا برداشته است، چنانکه مثلاً واژه‌های نغوشا، مرغوا، مچرگ، کاک و دهها واژه دیگر، که هیچکدام در شاهنامه (نسخه‌های خطی شناخته شده و نسخه‌های چاپی) نیامده است، عبدالقادر و علوی طوسی همه را به نام فردوسی آورده و برای آنها شاهد‌هایی هم به وزن متقارب داده‌اند که بیشتر آنها از آفرین‌نامه است و بعضی دیگر معلوم نیست از کجاست (شاید از جاهای دیگر آفرین‌نامه). گفت‌وگو درباره این دو کتاب و لغات و شواهد آنها فرصت دیگری می‌خواهد که فعلاً و در اینجا مجال آن نیست. همین قدر باید گفته شود که استناد به این

دو کتاب در موضوعات مربوط به شاهنامه شایسته و مناسب نیست.

بازگردیم به برخی دیگر از نکاتی که نویسنده مقاله مطرح کرده‌اند. ایشان نوشته‌اند که من (نویسنده این سطور) «برای هریک از پدیده‌های باد و ابر و خورشید خزان‌های» تصوّر کرده‌ام؛ ولی توجّه نداشته‌اند که این تصوّر من نیست بلکه مطلبی است که در بندهشن و دینکرت آمده و اعتقاد مردم این مرز و بوم بوده و در عقاید دینی مردمان دیگر هم که با این مردم در ارتباط تاریخی و فرهنگی بوده‌اند اثر گذاشته است. در آغاز مکاشفات موسوم به اسرار اخنوخ، از کتب معروف و مهمّ بین‌العهدین، که تأثیرات مزدائی در آنها دیده می‌شود (← به مقاله من به زبان انگلیسی درباره کلمه فارسی راز در متون یهودی و مسیحی، در یادنامه شادروان مهرداد بهار - مهر و داد و بهار، به کوشش امیرکیکاوس بالازاده، انجمن آثار و مفاخر فرهنگی، تهران ۱۳۷۷)، این عقیده صریحاً ذکر شده و از گنجینه‌ها یا خزائن آب و برف و باران و موگلان هریک از آنها سخن رفته است (در باورهای مزدایرستان نیز هریک از این‌گونه عناصر طبیعت به یکی از ایزدان اوستایی منسوب و وابسته‌اند). و در آنجا در سیر و سفر روحانی اخنوخ، از قول او آمده است:

و دیدم خزائن همه بادها را، و دیدم که او [خداوند] چگونه با آنها به آفرینش خود نظم و

سامان می‌بخشید. (XVIII)

سعدی، که از فرشته موگل بر خزائن باد سخن می‌گوید، این مطلب را از خود در نیآورده است. چنانکه در مقاله پیشین گفته‌ام، این باور نه تنها در ادبیات مزدایی، بلکه در عهد عتیق نیز دیده می‌شود و در نوشته‌های بین‌العهدین هم وارد شده و، از همه مهم‌تر، در قرآن مجید نیز، در آیات ۲۱ و ۲۲ از سوره حجر، به تصریح آمده است که «هیچ چیز نیست که خزاین آن نزد ما نباشد... و می‌فرستیم بادهای بارورکننده را و فرو می‌آوریم از آسمان آب را تا شما را بدان سیراب کنیم». روشن است که در اینجا مقصود از آب باران است و آن نیز چون باد از خزائن الهی که در آسمان است فرستاده می‌شود؛ و مراد از آسمان، به حکم علاقه حال و محلّ، در اینجا همان خزائن است. از شواهدی که در اینجا و در مقاله پیشین از نوشته‌های زردشتی و یهودی و اسلامی آورده شد چنین به نظر می‌آید که کلمه گنج (و خزینه و خزائن) به معنایی که بیان شد در عالم ادب و فضای فکری آن روزگار معروف و

معهود بوده و، به اعتبار همین قرینه و سابقه ذهنی (یا، به قول تفتازانی، «باعتبار عهدیته فی الذهن») در کلام فردوسی و نظامی و سعدی آمده است. حتی امروز هم تصوّر وجود خزائن آسمانی در اذهان مردم ایران باقی است و، در مجالس ادعیه خوانی زنان مؤمن، دعایی خوانده می شود معروف به گنج العرش، که شامل نام های خداوند است و برگزارکنندگان این گونه مجالس آن را در برآورده شدن حاجت ها بسیار مؤثر می دانند (← مهران افشاری، عشق و شباب و رندی، تهران ۱۳۹۱، ص ۱۱۰-۱۱۱)، و خاقانی در بیت

هم امسارت هم زبان دارم کلید گنج عرش وین دو دعوی را دلیل است از حدیث مصطفی
به همین گنج اشاره دارد که ناظر است به حدیث *إِنَّ لِلَّهِ كُنُوزًا مِفْتَاحَهُ أَلْسِنَةُ السُّعْرَاءِ*.
(لغت نامه دهخدا، ذیل گنج عرش)

نویسنده مقاله، درباره بیت

دگر روز کان روی شسته ترنج چو روحانیان سر برآرد ز گنج

که من از نظامی نقل کرده ام، نوشته اند: «در مورد بیت نظامی روشن است که ضبط کُنَج به معنی گوشه هیچ اشکالی ندارد و مضمون بسیار مشابه آن را شاعران دیگر هم با ضبط کُنَج آورده اند هم با ضبط گوشه». سپس دو بیت

برون آید از کنج عیار دین جهان را ز عدلش بگردد عیار

از قوامی رازی و

اندر آن گوشه بدیدم آفتابی کز تفتش جان و دل چون قازغان شد جوش اندر جوشه ای
از جلال الدین بلخی را شاهد آورده اند. درباره شاهد اول ایشان قبلاً سخن گفته شد و نشان دادم که، در آن بیت، کُنَج به معنی «گوشه» نیست بلکه به معنی «سردابه» است و طبعاً در اینجا مورد و محلی ندارد. اما در بیت دوم، آن گوشه به گوشه ای در بیت قبل

مستیان در عریده رفتند و رفتم گوشه ای با دو یار رازدان و همیره و هم توشه ای
اندر آن گوشه بدیدم...

رجوع دارد. در این دو بیت، شاعر به گوشه ای رفته و در آن گوشه شخصی را دیده که مانند آفتاب روشن و نورانی بوده است. خود آفتاب در آن گوشه نبوده است. مجاز و استعاره احکام دیگری دارد و اگر بگوییم «شیری شمشیر به دست به میدان تاخت»، بدین معنی نیست که خود شیر شمشیر به دست می گیرد و به میدان می آید. ولی، با اینهمه، در اینکه آفتاب

از گوشه‌ای (با یای نکره) یا اندر آن گوشه (با اشاره و صفی) بتابد حرفی نیست. در بیت آغاز داستان رستم و سهراب هم، که موضوع این گفت‌وگوهاست، اگر تندباد از کنجی، یا از آن کنج (با ذکر قرینه) می‌وزید، دیگر محلی برای این همه پرگویی‌ها نبود.

ایشان نوشته‌اند: «در هیچیک از شواهد بالا سخنی از کنج باد نیست... در متون فارسی نه کنج ابر به کار رفته است نه کنج خورشید که خواننده با دیدن کنج در دو بیت بالا کنج ابر یا کنج خورشید را در ذهن تداعی کند». استطراداً ذکر این نکته لازم است که شاهنامه، از لحاظ زبان و بیان و مطالب و مضامین، مرز میان پارسی میانه و پارسی دوره سامانی است و برای فهم درست آن اندکی آشنایی با فرهنگ ایران پیش از اسلام سودمند است.

پیش از این گفته شد که حذف مضاف‌الیه مشروط به وجود قرینه و سابقه ذهنی است و اشارات متعدد به خزانه یا خزائن باد، بنکده ابر و انبار ابر، و گنجینه‌های آسمانی برای سایر این‌گونه پدیده‌ها، که در قرآن مجید، عهد عتیق، اسرار اخنوخ، بندهشن و دینکرت، و غزلیات سعدی دیده می‌شود و نیز اینکه، در ادبیات پهلوی، آسمان را کنج و گنج یزدان گفته و طبعاً نزول و وصول برکات الهی را از آنجا دانسته‌اند، چنانکه پیش از این هم گفته شد، دلالت بر آشنا بودن اذهان با این معانی دارد. بنا بر این سابقه ذهنی، در سه بیتی که از فردوسی و نظامی آورده شده است، میان کلمه کنج و تندباد و ابر و خورشید - که از آن به «روئ شسته ترنج» تعبیر شده است - مناسبت و علاقه معنایی وجود دارد و این مناسبت و علاقه قرینه‌ای است که، برای اجتناب از حشو، موجب حذف مضاف‌الیه می‌شود؛ چنانکه، اگر گفته شود شیر از بیشه در آمد، گزاره کامل و معنی تمام است و مناسبت شیر با بیشه چنان است که اگر گفته شود «شیر از بیشه شیر در آمد»، شیر دوم که مضاف‌الیه بیشه است زائد و حشو است. ولی اگر گفته شود که «شیر از دریا در آمد»، معنای گزاره ناقص است و احتیاج به توضیح و ذکر دلیل و بیان سابقه دارد؛ زیرا میان شیر و دریا علاقه و مناسبتی نیست. در پایان مقاله نوشته‌اند: «اما در ابیات مذکور، همچون ابیات دیگری که در آنها کنج بدون مضاف‌الیه آمده، این واژه را می‌توان، در قیاس با مثلاً «از غیب»، از مقوله صرفی اسم جنس (به معنی «کنجی از کنج‌ها») شمرد... حاصل سخن اینکه شواهد بسیاری هست که در آنها کنج اسم جنس است...».

پیش از این گفتیم که مضاف‌الیه از مضاف بدون وجود قرینه و سابقه ذهنی جدا نمی‌شود و درباره اسم جنس بودن شواهد ایشان نیز در آغاز این گفتار سخن گفته شد.

اما اسم جنس بودن کُنج در بیت مورد بحث را من، نزدیک به هفتاد سال پیش که سال‌های آخر دبیرستان را می‌گذراندم، از استاد ما در آن زمان، مرحوم ابراهیم دهگان، شنیده بودم و خود همیشه بر همین نظر بودم تا اینکه یک روز در دفتر مجله سخن، با حضور شادروانان مجتبی مینوی و خانلری و چند تن دیگر، موضوع کلمه کُنج در این بیت مطرح شد. یکی از حاضران (که او را نمی‌شناختم و امروز هم نام او را به خاطر ندارم)، با ذکر تعریفی از فصاحت کلام که در کتاب‌های بیان و بلاغت آمده است، آن را نمونه‌ای نادر از ضعف تألیف در کلام فردوسی دانست که مضافاً الیه را به ضرورت وزن از کُنج حذف کرده است. خانلری به تلفظ کُنج و تُرنج نظر داشت و تلفظ درست و اصلی ترنج را، به قیاس با نارنج و نارنگی فارسی و نارنگ سنسکریته و orange زبان‌های اروپایی، به فتح راء می‌دانست که هنوز هم تلفظ رایج و متداول کلمه در زبان فارسی همین است و، به درستی، معتقد بود که تلفظ به ضم راء نتیجه همصدا شدن هجای دوم با هجای اول است که، در اصطلاح، بدان regressive assimilation (همصدائی واپس‌رو) گفته می‌شود و از قرن‌های ششم و هفتم گهگاه در تلفظ این کلمه دیده می‌شود (شادروان ماهیار نوابی هم در مقاله خود به این نکته اشاره دارد). من هم، که در همان اوقات مقاله‌ای در دو شماره مجله سخن درباره تصحیح داستان رستم و سهراب مرحوم مینوی نوشته بودم، امکان اسم جنس (یا به قول مرحوم دهگان، اسم عام) بودن این کلمه را مطرح کردم. مرحوم مینوی هیچیک از پیشنهادها را نپسندید و، بی‌آنکه خود نظری بدهد، گفت که به هر حال فردوسی عاجز نبود از اینکه مطلب را طوری بگوید که امروز موضوع این گفت‌وگوها نباشد (عین عبارت او را به یاد ندارم ولی مضمون و فحواى سخن او همین بود). اینکه کسانی چون مرحومان مینوی، خانلری، ماهیار نوابی، و فضلائى چون دبیرسیاقى، جیحونى، و امیدسالار، که همگی سالیان دراز در تحقیق و تتبع عمر گذرانده و غالباً استادانى چون بهار و همائی و فروزانفر و پوردادود را دیده‌اند، در این باب نظرهای مختلف ابراز داشته‌اند، حاکی از آن است که وجود تردید و اشکال درباره این بیت بی‌وجه نبوده است.

اما درباره اسم جنس بودن کُنج باید یادآور شد که، در بیت مورد نظر، این کلمه (اگر به معنی «گوشه» باشد)، اولاً برخلاف گفته نویسنده مقاله، از مقوله صرفی نیست بلکه مقوله‌ای است نحوی و بلاغی و مربوط به ترکیب کلام؛ ثانیاً توجه به این نکته لازم است

که در ترکیب کلام میان اسم جنس و سایر اجزای جمله باید مناسبت معنوی برقرار باشد. مثلاً وقتی که می‌گوییم «سار از درخت پرید» میان سار و پریدن از درخت نوعی مناسبت معنایی موجود است. به گفته صاحب کشف اصطلاحات الفنون، «اسم الجنس هو عند النحاة ما وقع في كل تركيب على شيء و على مشارك له في الحقيقة على سبيل البدل أو الشمول» (طبع کلکته، ۱۸۶۲، ج ۱، ذیل اسم الجنس، ص ۷۱۶-۷۱۷). به عبارت دیگر، اسم جنس در ترکیب کلام دلالت دارد بر حقیقت یا ماهیتی که مشترک باشد در همه افراد آن جنس، یعنی، در مثال بالا، پریدن از درخت حقیقت یا خاصیتی است متعلق به همه سارها؛ یا، وقتی که می‌گوییم «اسب حیوان نجیبی است»، نجابت حقیقت یا خاصیتی است مشترک در همه اسبان و، اگر چنین نباشد و گفته شود «اسب حیوانی است موزی»، باید دلیل و سابقه موزی بودن اسب معلوم شود، چنانکه مثلاً در مصراع آسمان بار امانت نتوانست کشید از شعر حافظ یا مصراع ای امین از امانت بی‌خبر از شعر اقبال لاهوری، کلمه امانت به آیه معروف انا عرضنا الأمانة... (احزاب ۳۳: ۷۲) مسبوق است و، اگر کسی این سابقه ذهنی را نداشته باشد، در فهم معنای هر دو مصراع درمی‌ماند. در بیت مورد نظر (اگر تندبادی برآید ز کنج...)، اگر کنج به معنی «گوشه» باشد، میان باد و کنج مناسبت و علاقه‌ای وجود ندارد و وزیدن باد از کنج ماهیت یا خاصیت مشترک همه کنج‌ها نیست، مگر آنکه قرینه‌ای یا سابقه ذهنی معلومی برای آن باشد و یا جزء دیگری چون یای نکره یا مضاف‌الیه، از قبیل کنج دشت، کنج کوه و امثال آن در پی آن بیاید.

آنچه در این بخش پایانی گفته شد توضیح چگونگی کارکرد اسم جنس بود در ترکیب کلام و از لحاظ نحوی؛ امید است که مورد توجه و تأمل دانشجویان و محققان جوان قرارگیرد خصوصاً از آن روی که امروزه در مدارس متوسطه و عالی‌ما، در بخش‌های مربوط به زبان و ادبیات فارسی، به این‌گونه موضوعات و مسائل چنانکه شایسته است نمی‌پردازند. نکته‌ای که می‌بایست پیش از این مطالب یا به جای آنها گفته شود این است که کلمه کنج در واقع اسم جنس نیست بلکه از نوع کلماتی است که به آنها اسماء دائمة الاضافه یا لازمة الاضافه می‌گویند، چون شمال، یمن، فوق، تحت، جانب، سمت و طبعاً کنار، میان و امثال اینها که، بدون مضاف‌الیه یا تعلق به امر دیگر، دلالت تام ندارند. (← کشف

اصطلاحات الفنون، ج ۱، ص ۷۱۲، معجم نحو العربی، آنتوان دحداح، و ترجمه فارسی آن به قلم ابوالفضل
علامی و صفر سفیدرو، قم ۱۳۷۷)

درباره گنج‌های آسمانی توجه به این سه عنوان مفید است:

Urbach, E. E., "Treasures above", in *Hommage à George Vajda: études d'histoire et de pensée juives*, eds. G. Nahon et Ch. Tuati. Louvain 1980, pp. 117-124.

Hintz, A., "Treasures in Heaven _ A Theme in Comparative Religion", in *Irano-Judaica*, VI, eds. Sh. Shaked and A. Netzer, Jerusalem, 2008, pp. 9-36.

The Book of Enoch, Translated by R. H. Charles, Translations of Early Documents, London, 1917.

□

